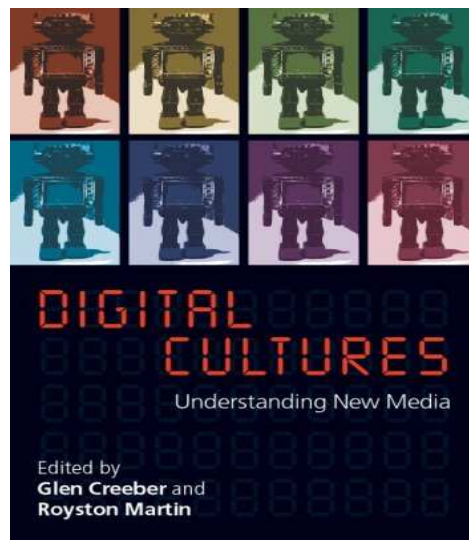


نگاهی به کتاب «فرهنگ‌های دیجیتالی: فهم رسانه‌های جدید»^۱

گلن کریبر*، روی استن مارتین**، مهدی نجف‌زاده[✉]



گشایش

اغلب کسانی که در دهه هفتاد میلادی دوره گذار از نوجوانی به جوانی را سپری کرده‌اند، هنگام در میان گذاشتن تجربیات خود با دیگران به این نکته اشاره می‌کنند که

1. Digital Cultures: Understanding New Media

* Glen Creeber ** Royston Martin

Email: mehdinajaf@yahoo.com

✉ دکترای علوم سیاسی

پذیرش نهایی: ۸۷/۴

تجدیدنظر: ۸۷/۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۸۷/۱/۲۴

در این دوره شاهد بوده‌اند دنیا به «یکباره» تغییر یافته است. بخش عمده‌ای از این تغییر سترگ به واسطه ابزارهای جدیدی است که در زندگی انسان کاربرد یافته است. رابطه میان ابزارهای جدید ارتباطی و انسان به حدی است که به گفته «ویزر»^۱ زندگی امروز انسان‌ها را نمی‌توان بدون این ابزار مجسم کرد. عرصه زیادی از فعالیت‌های روزانه ما، متأثر از ابزارهای دیجیتالی است که به طور عمده، طی سه دهه گذشته شکل گرفته‌اند.

ما در عرصه فعالیت‌های خصوصی یا اجتماعی خود با وسایلی سروکار داریم که حتی تصور نبودن آنها در ادامه زندگی ممکن نیست. از بارکد درج شده بر پشت یک جعبه مداد رنگی تا گوش دادن به یک موسیقی در آی‌پاد^۲؛ از گفتگو در یک فضای مجازی تا دریافت پول از بانک و از تماشای یک تصویر دیجیتالی از دایناسور در سینما تا جستجوی یک خبر در گوگل.

تغییرات فناورانه، تنها حوزه ابزارهای زندگی مدرن را دربر نمی‌گیرد بلکه فراتر از آن، فهم ما را نسبت به دنیای پیرامون دستخوش تغییر و تحول می‌کند. همان گونه که مک لوهان^۳ می‌گوید «رسانه‌ها نتایج سیاسی، اجتماعی، فردی، زیبایی‌شناختی، روان‌شناختی و اخلاقی بی‌شماری در زندگی ما به بار آورده‌اند و هیچ کجا از زندگی ما را دست نخورده، بی‌تغییر و بی‌تأثیر باقی نگذاشته‌اند.»

چنین درکی از تأثیرات شگرف رسانه‌های جدید بر زندگی مدرن مستلزم آن است که از منظری آنتولوژیک^۴ و اپیستمولوژیک^۵، یک بار دیگر رابطه میان انسان و رسانه تعریف شود. آنچه ما با رسانه‌های جدید انجام می‌دهیم و آنچه رسانه‌های جدید با ما انجام می‌دهند نقطه شروع بسیاری از مباحث دانشگاهی است که در غرب جریان دارد. موضوع اصلی در این مباحث، ماهیت درگذرنده و متحول رسانه‌های جدید نیست بلکه بیشتر این پرسش است که این رسانه‌ها، انسان را به کدام سو می‌برند آیا آن گونه که چپ‌گرایان افراطی می‌گویند، انسان وارد دنیای بی‌هدف متلون و هزارتو شده و خودآگاهی خود را از دست داده است؛ یا برعکس آن گونه که راست‌گرایان قائل به

1. Weiser

2. i Pod

3. Mc Luhan

4. antologic

5. epistemologic

نظریه‌های جهانی شدن می‌گویند، رسانه‌ها افق‌های جدیدی را می‌گشایند تا شاید انسان آزادی و رفاه بیشتری را در قرن جدید تجربه کند.

کتاب فرهنگ‌های دیجیتالی، که مجموعه مقالاتی از نویسندگان متخصص در حوزه رسانه‌های دیجیتال است، راهی میانه را برگزیده و با درک این نکته که رسانه جدید، فهمی جدید از دنیا را طلب می‌کند، با کاوش در تأثیرات متقابل این دو، تصویری نو از آنچه به نام «فرهنگ دیجیتال» نامیده شده، پدید آورده است.

در این نوشتار، نخست محتوای اصلی کتاب معرفی می‌شود و سپس با نگاهی انتقادی، برخی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهشی نویسندگان اثر از منظر مباحث دانشگاهی به چالش کشیده خواهد شد.

اثر چه می‌گوید؟

کتاب، مجموعه مقالاتی از نویسندگانی است که به طور عمده در حوزه رسانه تحقیق می‌کنند. اهمیت این اثر آن است که هر فصل، از دید یک متخصص به معرفی یکی از ابزارهای جدید رسانه‌ای پرداخته و تأثیرات فنی، فرهنگی و اجتماعی آنها را بر زندگی مدرن بررسی کرده است. مطالعه موردی درباره هر یک از این ابزارها نیز در ادامه هر فصل ارائه شده است.

نویسنده در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد اینکه چه رسانه‌هایی را جدید بنامیم، روشن نیست. همه رسانه‌ها روزی جدید بوده‌اند. همچنان که اگر مفهوم پایه دیجیتال را در نظر بگیریم، باید بدانیم که بابلیان‌ها چهار هزار سال پیش صفر را اختراع کرده‌اند. به گفته ویراستاران، مفهوم رسانه نیز روشن نیست اگر نشانه‌های روی غارها را ابزار ارتباط بدانیم، رسانه به ده هزار سال قبل برمی‌گردد.

نویسندگان کتاب برای یافتن نقطه شروع بحث، تصمیم گرفتند واژه رسانه‌های جدید را به عنوان مصطلح امروز آن به کار برند. این واژه، به تغییرات قدرتمندی در ارتباطات الکترونیکی مربوط می‌شود که طی دهه ۸۰ میلادی، به عنوان فناوری‌های دیجیتالی معروف شده‌اند. با وجود اغتشاشات مفهومی که در این مفاهیم نهفته است و حتی می‌تواند مجادله‌انگیز باشد، نویسندگان از این مفهوم به عنوان چارچوب عمومی و قابل دسترس حول آنچه امروزه به عنوان مسائل رسانه‌محور شناخته می‌شوند، سود جستند.

بعد از این مفهوم قراردادی، نویسندگان کتاب، رسانه‌های جدید را بر اساس فرهنگ ویکی پدیا^۱، همه تولیدات فناوری‌های ارتباطی می‌دانند که از طریق رایانه‌های دیجیتالی به هم مربوطند. این رسانه‌های جدید برخلاف ابزارهای آنالوگ پیش از دهه ۸۰، شبکه‌ای و قابل اتصال به همدیگر هستند.

نویسندگان در مقدمه توضیح می‌دهند که این کتاب، تنها به دنبال ترسیم یک وجه از این رسانه‌های جدید نیست، بلکه ایده‌های متفاوت درباره رسانه‌های متفاوت و تأثیر آنها را بر فرهنگ جوامع بررسی می‌کند. با این مقدمه، بحث اصلی کتاب آغاز می‌شود. زمینه نظری رسانه‌های جدید در فصل اول مورد مطالعه قرار گرفته است. نویسندگان، با این استدلال که هیچ روش یا چارچوب نظری مشخصی برای مطالعه رسانه‌های جدید وجود ندارد، معتقد است که این مسئله نباید ما را از به خدمت گرفتن مجموعه‌ای از چارچوب‌های مشخص برای فهم عصر رسانه‌ای کنونی بازدارد. وی با نگاهی به گذشته تلاش می‌کند در زمینه مدرنیسم تحلیل رسانه را بررسی کند و سپس جایگاه آن را در گفتمان پست‌مدرنیسم و پسا‌ساختارگرایی، به مثابه زمینه‌های نظری جدید مورد ارزیابی قرار دهد. به گمان نویسندگان، مدرنیته به عنوان عرصه گفتمانی انقلاب صنعتی، فهم سنتی خدامحوری از جهان را با تردید مواجه کرد و تلاش کرد تا جهان را به صورت علمی یا شبه علمی توضیح دهد. بنابراین قرن بیستم شاهد پیشرفت بود و تأثیرات شگرف صنعتی شدن بر زندگی بشری نمایان شد اما همزمان، تردیدهایی نیز نسبت به دنیای بی‌روح و سردی که نمایان شده بود، شکل گرفت. برای درگذشتن از ناخشنودی‌های مدرنیته، نقش هنرمندان به عنوان یک خود تبعیدی که قادر است هنر و جهان پیرامونش را تغییر دهد، مهم تلقی شد و هدف اصلی آن این بود که دنیایی را که پشت چهره مزور و ناخوشایند فرهنگ روزمره مدرنیته یعنی سینما و مجله و تلویزیون و طنز و غیره پنهان است، آشکار کند.

بنابراین در گفتمان مدرنیته، مدل «تأثیر محوری» بر نظریه رسانه غلبه داشت. مخاطبان در نظریه رسانه‌ای مدرنیسم، افرادی منفعل و بی‌دفاع هستند که رسانه‌ها به آنها می‌گویند به چه چیز نیاز دارند. این نظریه بعدها از طریق ساختارگرایان تداوم یافت و

1. Wikipedia

در دهه ۵۰ و ۶۰ به اوج رسید. از این لحاظ، این نظریه اگرچه منفعلانه بود، مباحث دانشگاهی زیادی را موجب شد. ساختارگرایان که تا حدودی به قدرت دانش و آگاهی معترف بودند، استدلال می‌کردند همه افراد از طریق ساختارهای عقیدتی، روان‌شناختی و زبانی‌ای که کنترل اندکی بر آن دارند، شکل می‌گیرند.

اما با وارد شدن به دوره پساصنعتی، بسیاری از نظریه‌های مدرنیته مورد سؤال قرار گرفتند. این گفتمان جدید که با عنوان پساصاختارگرایی معروف شده، ذهنیت ما را درباره رسانه‌ها تغییر داده است. پیش از این تصور می‌شد که معنای خاص، از سوی تولیدکننده در یک متن ساخته و پرداخته می‌شود اما پساصاختارگرایی از معانی متعدد نهفته در یک متن سخن می‌گوید. در این ذهنیت، معنا در یک محصول و از طریق تولیدکننده رمزدار نمی‌شود بلکه معانی متعدد را مصرف‌کننده رمزگشایی می‌کند. مطالعات کنونی نه بر روی رسانه که بر روی مخاطب متمرکز می‌شوند. بر اساس استدلال پست‌مدرن‌ها و پساصاختارگرایان، واقعیت تنها از طریق زبان و گفتمان شناخته می‌شود و هیچ معنایی (آن چنان که مدرنیست‌ها می‌گفتند)، به خودی خود وجود ندارد. بی‌اعتمادی به پروژه‌های انقلابی مدرنیته در حوزه رسانه نیز تأثیرگذار بوده است، در مدرنیسم، رسانه به عنوان ابزار یکسان کردن توده‌ها رد می‌شد اما پست‌مدرن فرهنگ عامه را به واسطه رد کردن هر گونه واقعیت جهانی گرامی می‌دارد. این به آن معناست که زیباشناسی پست‌مدرن با مفاهیمی همچون بینامتنی، پیوندی و خود انعکاسی سر و کار دارد.

رسانه‌ها با ساخت فضایی مجازی، گستره واقعیت و غیرواقعیت را برای ما درهم فرو ریخته‌اند و بنابراین دیگر نمی‌توان از چشم رسانه‌های جدید دنیای واقعی را به شیوه مدرنیست‌ها دید. در دنیای جدید، رسانه‌ها امکانی را برای خلق هویت‌های منتشر یافته و فردی در کل دنیا پدید آورده‌اند و هر فرد را مجبور ساخته‌اند با مشارکت در امور دنیا، تعریفی از خود ارائه کند. در دنیای مجازی هویت مانند هویت‌های سخت و یکسویه مدرنیسم نیست بلکه چندگانه است و می‌تواند حتی گاه متناقض نیز باشد.

سیال بودن هویت، بنگاه‌های سخن‌پراکنی^۱ را به رسانه‌های سخن جمع‌کنی^۲ تبدیل کرده است. زیرا مفاهیمی مانند فرهنگ و ملت در دنیای چندگانه فرهنگی و در حال

1. broadcasting

2. narrowcasting

تغییر کنونی به هم فشرده شده است. فعالیت چندگانه مخاطب در یک محیط چند رسانه‌ای، باعث مردمی شدن فضای رسانه‌ای جدید شده است. در ژورنالیسم شهروندی، هر مخاطب یک رسانه است و بنابراین رسانه در دنیای جدید، به جای نقش منفی نقش مثبت ایفا می‌کند هر چند ممکن است جنبه‌های منفی نیز داشته باشد.

بسیاری می‌گویند این وضعیت می‌تواند به غیر سیاسی شدن افراد کمک کند و شاید دیگر نتوان ماهیت قدرت و تفوق را در روابط نشان داد. برخی نیز معتقدند دنیای به شدت مجازی شده امروز، مرزی میان تفریح و واقعیت باقی نگذاشته و خود آگاهی را از بین برده است. قهرمانان را به فروشندگان سیگار و شراب تنزل داده و طبقات پیشرو انقلابی را به تبلیغ‌کنندگان کالاها رسانده است.

نویسنده در پایان فصل استدلال می‌کند که رسانه‌های جدید به نوع جدیدی از نظریه و فراروش انتقادی نیازمندند تا جهان کنونی رسانه را بر اساس آن فهم کنیم. نویسنده در مطالعه موردی مربوط به فصل، با تحلیل زیباشناختی دیجیتالی، شماری از مختصات دیجیتالی جهان معاصر را برمی‌شمارد.

پس از این مقدمه نظری، هر فصل، به فناوری خاصی اختصاص یافته است. فصل دوم با تشریح شبکه جهانی اینترنت و مطالعه موردی ویکی پدیا آغاز می‌شود. نویسنده در این فصل، در پی توضیح چگونگی کارکرد شبکه جهانی اینترنت و تأثیرات آن بر جامعه است و با مرور تاریخچه‌ای از ساخت اولین شبکه اینترنت، به مختصات اصلی این شبکه می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه یک فرد در مقابل صفحه نمایش رایانه وارد دنیایی از اطلاعات می‌شود. او اینترنت را دنیای مجازی می‌داند و برای مقصود خود از فرهنگ مجازی سود می‌جوید و می‌گوید این واژه توضیح می‌دهد که چگونه اینترنت فرهنگ را شکل می‌دهد یا از آن تأثیر می‌گیرد. گفته می‌شود که اینترنت کاربران را از هویت‌های واقعی و فردی رها می‌کند و در عوض، شبکه‌ای مجازی را شکل می‌دهد که در آن افراد ایده‌ها و هویت‌های خود را به اشتراک می‌گذارند و به این ترتیب فرصت می‌یابند هویت‌های جدیدی برای خود بسازند. بنابراین رابطه اینترنت و اجتماع دوسویه است. اینترنت ابزاری برای درک و دریافت حوزه‌های جدید اجتماعی و همچنین محیطی برای دست یازیدن به کارهای جدید است. از این رو، هم مرزگشا است و هم مرزافزا، هم وسیله‌ای برای واگرایی است هم ابزاری برای همگرایی.

این وضعیت بینامتنی، تجربیات ما را تغییر داده، رابطه میان واقعیت و خیال را از بین برده، ظرفیتی متصل‌کننده به کاربر و ماشین بخشیده و حوزه همگانی را فردی و حوزه فردی را همگانی ساخته است. رسانه در این معنا واسط میان مصرف‌کننده و تولیدکننده نیست بلکه تجربه‌ای دوسویه از همه برای همه است. نویسنده در ادامه، با ذکر تاریخچه ویکی پدیا به عنوان بزرگ‌ترین پروژه تشریک مساعی در جهان، آن را دائرةالمعارفی آزاد می‌داند که همه می‌توانند آن را حک و اصلاح کنند. وی با ذکر این واقعیت که تا سال ۲۰۰۷، ویکی پدیا ۶ میلیون مقاله به ۲۵۰ زبان داشته است، به برخی انتقادات نسبت به این شبکه پاسخ می‌گوید. به گفته نویسنده، ویکی پدیا تجسمی واقعی از حوزه همگانی هابرماس است که میلیون‌ها نفر را به بحث و می‌دارد. ویکی پدیا یکی از ابزارهایی است که تأثیرات مهمی بر انواع هنر موسیقی جامعه و ارتباطات خواهد داشت.

فصل سوم به تلویزیون دیجیتالی، با مطالعه موردی ساخت اخبار این تلویزیون اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل، با مرور تاریخچه ساخت تلویزیون دیجیتال به این نکته اشاره می‌کند که دو رشته رسانه جهانی را به هم پیوند داده است: تفرق و چندگونگی رسانه‌های دیجیتال از رایانه تا اینترنت، تلفن و تلویزیون و همگرایی این رسانه‌ها از طریق انقلاب دیجیتالی. به گفته نویسنده، این هر دو در توسعه تلویزیون دیجیتالی مهم بوده است. نویسنده معتقد است تلویزیون‌های دیجیتال مرز میان تولید و دریافت را از بین برده‌اند. نویسنده در مطالعه موردی به تهیه اخبار تلویزیونی در عصر دیجیتال می‌پردازد که مهم‌ترین مشخصه آن، خلق مفهومی به نام شهروند خبرنگار^۱ است که از طریق ابزارهای دم‌دست خود مانند دوربین موبایل در تولید و توزیع خبر شرکت دارد. این وضعیت در عین حال این مشکل را موجب شده که عرصه گسترده‌ای از عکس‌های ضعیف خبرنگاران غیر حرفه‌ای در تلویزیون‌های جهانی شکل گرفته است.

فصل چهارم، متن و مطالعه موردی را به سینمای دیجیتال و داستان جنگ ستارگان اختصاص داده است. نویسنده با مرور تاریخچه سینما معتقد است از زمانی که ورقه سلولوئید کشف شد تا زمانی که همه چیز در سینما فرم دیجیتال گرفت، راه زیاد ولی سریعی پیموده شده است. یکی از مهم‌ترین نتایج استفاده از رایانه در فیلمبرداری، به

1. citizen journalist

هم خوردن تعادل میان مرحله قبل و بعد از فیلمبرداری است به نحوی که بیشترین کار بر روی اثر بعد از فیلمبرداری صورت می‌گیرد؛ بر عکس قبل که لوکیشن^۱ محوری بر سینما حاکم بود و حجم عمده کار با فیلمبرداری سر صحنه پایان می‌گرفت. نویسنده در ادامه با تمایز زیبایی‌شناختی سینمای قبل از دهه ۸۰ و بعد از آن می‌گوید: زیبایی‌شناختی سینمای قبل بر اساس حضور بازیگر در لوکیشن و بازی هنرمندان بود اما اکنون مرحله خلق رایانه‌ای عکس نیز به آن اضافه شده است چنان که برای مثال، حضور مردم در استادیوم، در فیلم «گلادیاتور» تصنعی و دیجیتالی است. نویسنده با مطالعه اپیزود دوم جنگ ستارگان توضیح می‌دهد که چگونه این فیلم از ابزارهای دیجیتال برای خلق صحنه‌های عجیب و ناممکن سود برده است.

فصل پنجم به بازی‌های رایانه‌ای و ویدئویی با مطالعه موردی بازی «بیو شوک^۲» پرداخته است. در این فصل به ریشه‌های تاریخی و فرهنگی رشد این بازی‌ها و همچنین طرح‌های علمی که این بازی‌ها را به وجود آورده‌اند اشاره می‌شود. نویسنده معتقد است ارتقای بازی‌های رایانه‌ای مانند اغلب فناوری‌ها طی جنگ جهانی دوم با مسابقه فضایی میان آمریکا و روسیه ممکن شد. در حقیقت بازی‌های رایانه‌ای شبیه‌سازی همه ابزاری‌های جنگ مجازی میان دو کشور بودند. همچون فیلم که از مطالعات فرهنگی برآمد و رهیافت‌های خاص خود را پرورش داد، بازی‌های رایانه‌ای نیز از میان دیگر مطالعات برآمده‌اند و بسیاری از رشته‌ها در آنها دست داشته‌اند اما تکنیک‌ها را خود شکل داده‌اند.

از منظر مطالعات ادبی، بازی‌ها از این لحاظ که اثری خیالی هستند، مهم و جالبند اما منتقدان می‌گویند این بازی‌ها بی‌انتهای هستند و قصه‌گو نیستند. بنابراین شاید نتوان آنها را مانند فیلم و قصه مورد مطالعه قرار داد زیرا برعکس بیننده یا شنونده، کاربر این بازی‌ها خود وارد بازی می‌شود. در مطالعه موردی، نویسنده داستان شکل‌گیری اولین بازی ویدئویی شلیک‌کننده را بازگو می‌کند.

در فصل ششم، به چگونگی ساخت، توزیع و تصویرسازی موسیقی دیجیتال پرداخته شده است. تمایز میان موسیقی قدیم و جدید را شاید بتوان بر اساس حرکت از

1. location

2. Bioshock

اجرای زنده به خلق یک دنیای صدای مصنوعی توصیف کرد. نویسنده با طرح این پرسش که آیا ورود فناوری به موسیقی، به ارتقای زیبایی شناختی این هنر سود رسانده یا بر عکس موجب زیان و خسران آن شده است؟ اظهار می کند صرف نظر از جنبه های هنری که فناوری به ایجاد افکت ها در انواع موسیقی از جمله آواز و دور شدن از مکتب استادی بویژه در سال های ۵۰ و ۶۰ منجر شد، از منظر دریافت و توزیع ابزارهای جدید، به کیفیت بهتر صدا، بقای بیشتر و تسهیل استفاده تصادفی از موسیقی های متنوع، برعکس کارکرد مکانیکی نوارها کمک شده است.

به گمان نویسنده، از نظر موسیقایی، ما در دنیایی از وفور موسیقی زندگی می کنیم که در آن، هم از موسیقی آرشیوی و هم از موسیقی آنلاین^۱ سود برده می شود. آزادی موسیقی در اینترنت و اطلاعات فراوانی که به گفته برخی از منتقدان، باعث شده است بحث اصلی موسیقی، قربانی نامها و ایده ها و ذهنیات مصرف کنندگان شود، جای را برای ابزارهای قدیمی موسیقی که با نوعی نوستالوژی^۲ همراهند تنگ کرده است اما باید دانست که اکنون عصر دیجیتال است و به هر حال، هم این موسیقی های قدیمی باقی می مانند و هم ارزش های قدیمی به حیات خود ادامه می دهند.

در ادامه، نویسنده به چگونگی ساخت و پرداخت آی پاد می پردازد که با ساخت ابزارهای پرتابل^۳ از واکمن^۴ گرفته تا تلفن همراه، امکان استفاده از یک مولتی مدیای قابل همراهی برای افراد فراهم آمده و این وسیله، حوزه خصوصی را با حوزه عمومی یکی کرده و نقشی فرسایشی در دومی ایفا کرده است.

فصل های بعدی، تمرکز خود را از دنیای واقعی رسانه ها به مباحث و نگرانی های اخیر درباره رسانه های جدید تغییر داده اند. در فصل هفتم، پس از بررسی موضوعات بسیج مخاطبان و تعاملات میان آنان، از تغییر سیمای هویت شخصی به شبکه های اجتماعی مانند فیس بوک^۵ و یوتیوب^۶ و مای اسپیس^۷ سخن رفته است.

1. online

2. nostalgia

3. portable

4. walkman

5. Facebook

6. Youtube

7. My space

نویسنده با استفاده از عنوان ارتباطات کوچ‌گری^۱ به جای اصطلاح معروف وسایل پرتابل^۲ می‌گوید اسباب دیجیتالی ارتباطاتی، تجربیات ما را به سمت ارتباطات کوچ‌گرایانه هدایت کرده‌اند که سه مشخصه دارد: ۱. همواره شخصی نیست بلکه به حوزه عمومی نیز مربوط می‌شود. ۲. ظرفیت ابزارهای ارتباطی برای ارتقای مداوم آن به صورت سلسله‌وار فراهم است. ۳. خوداظهاری و مفصل‌بندی خود هویتی کاربران از طریق آن میسر شده است. در خصوص مشخصه سوم، بویژه نویسنده توضیح می‌دهد که با افزایش علاقه به شخصی کردن رسانه، هویت‌سازی فردی امکان‌پذیر شده است. فردی شدن از طریق ابزارهای جدید، به شخص اجازه می‌دهد موسیقی مورد علاقه خود را دانلود کند، فهرست مورد نظر خود را تنظیم کند و نقش ایستگاه‌های رایویی را بی‌اثر سازد. به گفته نویسنده، شخصی شدن رسانه در فرهنگ دیجیتالی به این معناست که فرهنگ دیجیتال از موبایل تا آی‌پاد منجر به نوعی خود هویت‌یابی^۳ و خودنمایشی شده است. مردم از طریق این ابزارها چه هنگام ساخت آلبوم‌های شخصی قابل دسترس و چه هنگام معرفی خود در شبکه‌های مجازی، در حال ساخت جدیدی از هویت هستند.

نویسنده در فصل هشتم، موضوع مهم دیگری را با عنوان شکاف دیجیتالی^۴ مورد بررسی قرار می‌دهد. وی می‌گوید همانند جهان گذشته، نابرابری در جهان دیجیتال نیز وجود دارد. موضوع این است که همچون بسیاری از منابع کمیاب، امکان دسترسی به رسانه‌های جدید برای همگان یکسان و عادلانه فراهم نشده است. وی از چند شکاف عمده سخن می‌گوید و علاوه بر میزان استفاده، سطح سواد رسانه‌ای، زبان، محتوای شبکه و هزینه را از دیگر عواملی می‌شمرد که این شکاف را تقویت می‌کنند. شکاف‌های جغرافیایی نیز از جمله شکاف‌هایی هستند که بر امکان استفاده از ابزارهای دیجیتالی تأثیر می‌گذارند. شکاف‌های اجتماعی نیز به همین منوال موجب شکاف دیجیتالی می‌شوند.

شکاف مشهور دیگر شکاف دموکراتیک است؛ یعنی شکاف میان کسانی که از این

1. nomadic communications

2. portable advices

3. self identification

4. digital divided

رسانه‌ها به عنوان ابزاری برای مشارکت سیاسی و اجتماعی سود می‌برند و کسانی که از آنها محرومند یا قادر به استفاده از هیچ یک به عنوان ابزاری برای فعالیت اجتماعی و سیاسی نیستند. جالب است که همه این مؤلفه‌ها در یک رابطه چندگانه، این شکاف را تقویت می‌کنند. برای مثال، مردمان جنوب کمتر از مردم شمال، زنان کمتر از مردان و طبقات پایین دست کمتر از طبقات بالا از اینترنت و دیگر وسایل ارتباطی جدید بهره می‌گیرند.

در فصل نهم، پس از مرور تاریخ شکل‌گیری حوزه همگانی، به عنوان حوزه فعالیت میان فردیت و سیاست، نویسنده این پرسش را مطرح می‌کند که اینترنت و دیگر ابزارهای ارتباطی تا چه حد می‌توانند در ایجاد فضای همگانی مطلوب و مبتنی بر تعامل دموکراتیک، آزادی بیان، آزادی اطلاعات، عدالت، قانون و مسئولیت، وفاداری ملی و جهانی و مخالفت با خشونت نقش داشته باشند؟ آنگاه استدلال می‌کند، صرف‌نظر از برخی محدودیت‌ها، مانند امکان دسترسی، هزینه و غیره، اینترنت گشودگی بیشتری برای حوزه همگانی فراهم می‌آورد زیرا هر کس از هر نقطه‌ای قادر است با رفع محدودیت‌های سنتی، وارد حوزه همگانی بشود و سخن بگوید.

اینترنت فضایی پلورالیستی^۱ ایجاد می‌کند که در آن همه می‌توانند بدون مزاحمت نظر و ایده خود را بیان کنند، اما موانعی نیز در این راه وجود دارد: هزینه زیاد، ضعف در اتصال به شبکه و از همه مهم‌تر، ذره‌ای شدن^۲ افراد در فضای بی‌نهایت اینترنت. بنابراین، اینترنت فارغ از روندهای سیاسی و اجتماعی جوامع نیست و از آن تأثیر می‌پذیرد.

بر اساس مطالعه‌ای موردی که به رأی‌گیری الکترونیکی در هاییتی پرداخته، نویسنده توضیح می‌دهد با وجود برخی مشکلات در زیرساخت‌ها و عقب‌ماندگی نظام سیاسی و اجتماعی هاییتی، دیجیتالی شدن آرا توانست به روند دموکراسی در این کشور کمک کند. در کشوری که لانه‌های زیرزمینی^۳ شناخته شده‌تر از بایت‌های رایانه‌ای است، دانستن این امر که مردم چگونه روند دموکراسی الکترونیک را به پیش بردند، بسیار اهمیت دارد.

1. pluralisty

2. atomization

3. burrow

فصل دهم کتاب با نگاهی به آینده به پایان می‌رسد. ویراستاران با بازگشت به مفهوم اصلی تأثیرات متقابل رسانه بر زندگی بشر، به مطالعه روندهای احتمالی در آینده می‌پردازند و با بررسی برخی از مهم‌ترین تأثیرات مثبت و منفی رسانه‌ها بر زندگی مدرن، کتاب را با این پرسش به پایان می‌برند که در حال حاضر بشر و ابزار فناورانه در چه مناسبتی با هم قرار دارند. واقعیت این است: تقرب میان ابزارهای رسانه‌ای، استفاده بسیار گسترده و همگانی از اینترنت و شبکه‌های الکترونیکی و خرید و فروش آن‌لاین؛ اما پرسش چیز دیگری است: مرحله بعد در ارتقای ابزارهای ارتباطی چیست؟ انقلاب دیجیتالی به کدام مرحله وارد می‌شود؟ آیا به همین سرعت پایان عصر رسانه‌های جدید آغاز شده است؟

در ترازوی نقد

نقطه شروع بحث درباره کتابی که از دیدگاه‌های گوناگون درباره موضوعات مختلف تشکیل شده چندان هم آسان به دست نمی‌آید. همچنان که نویسندگان مقالات در قسمت‌های مختلف کتاب توضیح می‌دهند، این کتاب بیشتر نوعی ایده‌نگاری درباره رسانه‌های جدیدی است که به زعم آنان، محیط پیرامون ما را تغییر داده‌اند. با وجود این، برای یافتن نشانه‌های نظری در مباحث بهتر است رهیافتی را که نویسندگان برای فهم رسانه‌های جدید به کار گرفته‌اند، پی‌جویی کنیم و سپس بر اساس آن پرسش‌هایی را مطرح سازیم که یا در این کتاب پاسخی به آنها داده نشده یا جواب درخور نبوده است.

نگاهی به سوابق پژوهشی نویسندگان کتاب، این ایده را بیشتر تقویت می‌کند که ما با مجموعه مقالاتی تخصصی درباره ابزارهای دیجیتالی جدید سروکار داریم، نه نظریه‌پردازی. «آنچه هست بیش از آنچه باید باشد در کتاب مورد تأکید قرار گرفته است» و همین امر آن را از ارائه دیدگاه‌های هنجاری درباره رسانه متمایز ساخته است. اما اگر از دیدگاه نظری کتاب را مورد خوانش قرار دهیم، باید آن را بازتابی از مباحثی بدانیم که به نحوی عمیق متأثر از جهانی شدن فرهنگ، پس از یک دوره طولانی از تسلط دو گفتمان چپ و راست هستند. در پاسخ به تغییرات سترگ ناشی از جهانی شدن، نسل جدیدی از متفکران غربی به ظهور رسیدند که جهان را کمتر از دریچه

عقیدتی می‌نگرند و از نسبی‌گرایی بیشتری در طرح اندیشه و ایده خود برخوردارند. اگر بخواهیم مسیری دوگانه از مدرنیسم و مارکسیسم اولیه را دنبال کنیم، به نظریات پساساختارگرایی و پست‌مدرنیسم می‌رسیم که بی‌تردید شباهت‌های بیشتری نسبت به هم تا ریشه خود دارند. گویی دنیا با فشردگی زمان و مکان، به گفته «دیوید هاروی»^۱ گفتمان‌های مسلط و متفاوت قرن بیستم را در آستانه قرن جدید به هم نزدیک ساخته است.

دنیای جدیدی که ما در آن به سر می‌بریم، به گفته «بک»^۲ دنیایی خطرپذیر است و بنابراین پاسخی هم که به این خطرات داده می‌شود، باید متنوع و همگانی باشد. نویسندگان کتاب مورد بررسی، از چنین منظری به تأثیرات منفی و مثبت رسانه‌ها بر فرهنگ و ارتباطات انسانی نگریسته‌اند اما فضای سیال ناشی از جهانی شدن ارتباطات سبب شده است سخن گفتن از تأثیرات دو سویه رسانه و جامعه نیز ماهیتی سیال به خود بگیرد. از چنین دیدگاهی به نظر می‌رسد کتاب به برخی از مهم‌ترین پرسش‌های فرهنگ جهانی در حال تغییر پاسخی در خور نداده است. در ادامه، به برخی از این مهم‌ترین دقایق فرهنگ دیجیتال و رابطه تناقض‌نمای انسان و رسانه اشاره می‌شود.

جهانی شدن از بالا یا پایین؟

آن‌گونه که «ریچارد فالک»^۳ می‌گوید، باید میان دو روند جهانی شدن از پایین^۴ و جهانی شدن از بالا^۵ تمیز قایل شد. جهانی شدن از بالا بیشتر با انتشار سرمایه، گسترش فناوری‌های ارتباطی و از بین رفتن مرزها تعریف می‌شود. برعکس، جهانی شدن از پایین متأثر از ذهن‌گشودگی انسان و خلق هویت‌های جدید است و امکان تجلی فرهنگ‌ها و هویت‌های محلی را در گستره جهانی فراهم می‌آورد. نویسندگان کتاب تلاش کرده‌اند از دریچه هر دوی این تعریف‌ها به مختصات و نقش رسانه‌های جدید توجه نشان دهند اما تنها سخن گفتن از امکان هویت‌یابی انسان در متنی گسترش یافته از ابزارهای رسانه‌ای کافی نیست. وارد شدن به ابعاد پیچیده جهانی شدن از پایین

1. David Harvey

2. Beck

3. Richard Falk

4. globalization from below

5. globalization from above

مستلزم آن است که روندهای هویتی به نحو شایسته‌تری مورد کنکاش قرار گیرند. خلق هویت‌های جزئی، سیال، درگذرنده و بی ثبات این پرسش را مطرح می‌کند آیا در جهان جدید همچنان که اگزیستانسیالیست‌ها معتقد بودند، آدمی تنهاست یا توانسته است در مجالی که رسانه‌های جدید امکان گفتگو را فراهم آورده‌اند به احساس مشترکی از زیست در جهانی واحد دست یابد. این پرسش از آن روی اهمیت دارد که هنوز نشانه‌های روشنی از قرار انسان سرگشته در دنیای متحول امروز به دست نیامده است. یک پاسخ هستی‌شناسانه به این پرسش این است که انسان تغییر می‌کند اما عوض نمی‌شود. انسان می‌تواند فهم خود را نسبت به دنیا تغییر دهد اما بر محدودیت‌های انسانی نمی‌تواند غلبه کند. بنابراین سخن گفتن از این مسئله که رسانه‌های جدید انسان را اجتماعی‌تر کرده‌اند، شاید درست نباشد. این موضوع ما را به طرح پرسشی دیگر رهنمون می‌سازد.

انسان اجتماعی شده یا ذره‌ای شده؟

بارها در این کتاب تأکید شده است که رسانه‌های جدید، حوزه همگانی مورد نظر هابرماس^۱ را گسترش داده‌اند. حوزه همگانی در این معنا، حوزه میان عرصه فردی و سیاسی است که آدیان درباره خود و اجتماع به گفتگو مشغولند. بی‌تردید معیارهای فراوانی برای ساده‌تر شدن زندگی انسان با بهره‌گیری رسانه‌های جدید وجود دارد اما این موضوع ما را به طور شفاف به این مسئله که در سایه این تسهیل‌شدگی انسان اجتماعی‌تر شده است، رهنمون نمی‌کند. انسان از منظری هستی‌شناسانه همواره در دو حوزه خصوصی و اجتماعی علایق خاص خود را دنبال می‌کرده است و تلاش‌های عقیدتی برای بسط یکی و محو دیگری، با شکست و دست‌کم‌کنندگی روبه‌رو بوده است. از این لحاظ امکان گفتگو در محیط رسانه‌های جدید، همیشه به منزله اجتماعی شدن انسان نیست.

درست است که اینترنت به گفته هابرماس امکان مفاهمه در جهان زیست جدید را فراهم آورده است اما همه ما می‌دانیم که در سایه فناوری‌های جدید، ارتباطات چهره

1. Habermas

به چهره کاهش یافته و دنیای مجازی جای خود را به فضای واقعی خانوادگی مدنی و شهری داده است. در عصر جدید، با اینترنت انسان‌ها در فضایی بی نهایت رها شده‌اند. از این منظر در مقام مقایسه می‌توان پرسید آیا کتاب بیشتر فردگرایانه بوده است یا اینترنت؟ نویسندگان این کتاب استدلال می‌کنند که اینترنت، فضایی برای خلق هویت‌های فردی است. کاربر اینترنتی در همان حال که در خانه نشسته، موجودی رها شده در فضایی بی نهایت است. کتاب نیز به عنوان ابزاری قدیمی، چنین خصلت‌هایی را در خود نهفته دارد. کتاب همواره ابزاری مهم برای ایجاد گفتگوهای فردی یا واگویی‌های درونی بوده است. بنابراین شاید از این لحاظ نیز ماهیت انسانی در تمایل به هر دو سوی فردی شدن و اجتماعی شدن تغییر نکرده و نباید درباره نقش رسانه‌های جدید بیش از ظرفیت انسانی اغراق کرد.

در جستجوی آزادی و رفاه

آزادی و عدالت، دو مرام همیشگی انسان بوده‌اند و همه ایدئولوژی‌ها حول همین دو، مفصل‌بندی شده‌اند. با نگاهی خوشبینانه، در این کتاب گفته می‌شود که رسانه‌های جدید بیش از گذشته انسان را در رسیدن به رفاه و آزادی کمک کرده‌اند. تحت تأثیر فناوری‌های ارتباطی، آزادی بیان رشدی شتابان یافته و روندهای دموکراتیک را در بسیاری از کشورها سبب شده همچنان که نمو عادلانه‌تری را در جوامع موجب شده است. اما این ممکن است یک پیشداوری خوشبینانه باشد. لیدی زکی^۱ در کتابی با عنوان «جهانی بدون معنا»^۲ (استفاده از حروف کوچک انگلیسی در عنوان کتاب عمدی است و کوچک بودن دنیای امروز را تداعی می‌کند) استدلال می‌کند که انسان دچار شک در غایت‌مندی و معنای جهان حقیر خود شده و مفاهیم بزرگ برای معناداری به روندهای انسانی و حتی طبیعی از بین رفته‌اند. در چنین وضعیتی چگونه می‌توان گفت انسان به آزادی نزدیک‌تر شده است؟ همچنان که آگاهی از روندهای بی‌عدالتی در جهان امروز، یکی از مهم‌ترین نتایج جهانی شدن رسانه است و بنابراین همین موضوع انسان را نسبت به آینده بدبین‌تر ساخته است. افزون بر این، رسانه‌ها به نحو

1. Laidy Zaki

2. a world without meaning

چشمگیری، واقعیت را به تعبیر بودریار، قربانی دنیای حاد واقعیتی ساخته‌اند. سرگشتگی نشانه‌ها در این دنیای حاد واقعیتی، بیش از پیش انسان را دچار معنزدایی ساخته و بنابراین شاید نتوان گفت رسانه‌های جدید انسان را به دو دلمشغولی اصلی خود نزدیک‌تر ساخته‌اند. بویژه این مسئله قابل بررسی است که اگرچه رسانه‌هایی مانند اینترنت آزادی عمل بیشتری برای انسان فراهم ساخته‌اند، این وضعیت به سلطه دولت‌ها بر رسانه‌های جدید پایان نداده است. به تعبیر دیگر، رسانه‌ها هنوز راهی برای فرار از سانسور پیدا نکرده‌اند هر چند مفرهای متعدد برای کم کردن اثر آن را یافته‌اند. دولت‌ها به عنوان اصلی‌ترین بازیگران بین‌المللی، به همان سیاق بستن مرزها هنوز می‌توانند جریان اینترنت را تحت کنترل خود داشته باشند. اما از سوی دیگر، رسانه‌های جدید نیز پادزهر خود را تولید کرده‌اند و بنابراین جنگ بر سر کنترل اطلاعات بیش از پیش در جریان است.

تقارب نظریه‌ها

همچنان که ویراستاران کتاب در فصل اول اشاره می‌کنند، پست‌مدرنیسم واکنشی نسبت به اغلب نظریه‌های اجتماعی است که در گفتمان مدرنیته، برای پاسخگویی به جایگاه انسان در دنیای مدرن ساخته و پرداخته شده است. مهم‌ترین شکست نظریه‌پردازی با گسترش فناوری‌های جدید ارتباطی در گفتمان چپ رخ داد و بویژه این ایده که رسانه‌ها به عنوان ابزار سرمایه‌داری برای گسترش فرهنگ مصرفی عمل می‌کنند، مورد تردید قرار گرفت. نظریات جدید زبان‌شناسی که موجب انکسار در گفتمان‌ها و افول روایت‌های بزرگ شد، در این میان نقش اساسی ایفا کرد اما باید توجه داشت که مرگ فراروایت‌ها، شمشیری دو لبه است و شکل‌گیری هر گونه نظریه جهان‌شمول پست‌مدرن را غیر ممکن می‌داند. بنابراین، پست‌مدرنیسم بیش از آنکه نظریه‌ای جدید باشد، واکنشی محافظه‌کارانه به گفتمان مدرنیته است و محقق‌هایی را که می‌خواهد درباره تأثیرات رسانه جدید در فرهنگ و ارتباطات انسانی کاوش کند، در فضایی نسبی‌گرایانه و شکاک فرو می‌گذارد. این نسبی‌گرایی به هر حال ممکن است گفتمان‌های جدید را به مفصل‌بندی مفاهیم قراردادی با فضایی سیال و گذرنده سوق دهد و همچنان که طبیعت زندگی در عرصه پسا‌مدرنیسم است، تقارب اندیشه‌ها و نظریه‌ها برای همیشه

به تأخیر بیفتد. شاید این موضوع جالب و وسوسه‌انگیز باشد اما به هر حال، پایان فراروایت‌ها سرگشتگی را نیز به ارمغان می‌آورد. بنابراین، این پرسش اصلی کتاب همچنان بی پاسخ مانده است که نویسندگان منتظر کدام نظریه نو برای فهم کارکرد رسانه‌های جدید هستند و آیا اساساً باید منتظر چنین نظریه‌ای بود؟

جمع‌بندی

طرح پرسش‌هایی که در بالا ارائه شد، بیش از آنکه جستجویی برای یافتن نقاط ضعف کتاب باشد، روشنگر این ایده اساسی است که نظریه‌پردازی درباره دنیای نو در آغاز راه قرار دارد و برای دستیابی به فهم جدید از رسانه‌ها، چالش‌های بسیاری باید در این حوزه صورت گیرد.

برای بسیاری از کسانی که با مفاهیم اصلی رسانه در گفتمان مدرنیته آشنایی دارند و یا احیاناً در اسطوره چارچوب‌های علمی سال‌های دور و نزدیک گرفتار آمده‌اند، خواندن این کتاب می‌تواند نگرش‌های جدیدتری را پیش چشم آورد. رسانه به همان میزان که رشد کرده است با پرسش‌های بنیادینی روبه‌رو است که با نظریه‌های قدیمی نمی‌توان به آنها پاسخ گفت. این کتاب از آنجا که به معرفی طیف متعددی از ابزارهای رسانه‌ای جدید می‌پردازد، دست‌کم در فهم مختصات این وسایل جدید و تأثیری که بر زندگی جمعی و فردی ما می‌توانند به جای بگذارند راهگشاست. با وجود این، می‌تواند هشدار نسبت به اندیشمندانی تلقی شود که در بخش دیگری از دنیا، مبهوت میان ساده‌اندیشی مدرنیته و خیالبافی‌های پست‌مدرنیته باقی مانده‌اند. اگر یکی از مختصات رسانه‌های جدید «فراگیری» آن است که هر کس در هر کجا می‌تواند از آن سود جوید، انتظار برای ساخته و پرداخته شدن نظریه‌های جدید در دنیای غرب بی‌معناست. برخلاف رسانه‌های مدرنیته که متأثر از نظریه‌های ارتباطی زمینه‌پرورده خود بودند، رسانه‌های زندگی پست‌مدرن «جهان‌پرورده» هستند و همچنان که افراد می‌توانند از طریق آنها به سخن درآیند اندیشمندان در هر کجا و از آن جمله در کشور ما ایران می‌توانند در ساخت نظری جدید کمک‌کننده باشند. با میل به برانگیختن چنین ایده‌ای، این کتاب می‌تواند چشم‌اندازهای وسیع‌تری از رسانه و انسان در قرن بیست‌ویکم را به خوانندگان خود ارائه کند.

